

نوع مقاله: ترویجی

آرای کلامی شیخیه باقریه


pourroustae@gmail.com

جواد پورروستایی / استادیار گروه فلسفه دانشگاه یزد

علی یوسفی هنومرور / کارشناس ارشد شیعه‌شناسی گرایش کلام دانشگاه یزد

aliusofi1372@gmail.com

 orcid.org/0000-0001-8802-0492

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>

پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۰۶

دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۲۴

چکیده

شیخیه باقریه منسوب به میرزا محمدباقر همدانی جندقی هم‌اکنون در برخی از مناطق مرکزی ایران پیروانی دارد. با این وجود از عقاید و دیدگاه‌ها و آثار این گروه، منابع مکتوب زیادی در دسترس نیست. از جمله یافته‌های پژوهش آن است که میرزا محمدباقر همدانی، در روش پیرو مشرب اخباری‌گری با تفاسیر خاص شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی است، و اندیشه‌های حاج محمد کریم خان کرمانی را پذیرفته است؛ اما در مسئله ناطق واحد شیعی، به شدت مخالف شیخیه کرمان است و حتی آنها را در این باب تکفیر می‌کند. این مکتب، در مسئله معاد قائل است به اینکه در روز قیامت بدن اصلی محسور می‌شود و بدن عارضی از بین می‌رود؛ و همچنین معراج پیامبر اسلام ﷺ را به صورت روحانی پذیرفته است. مکتب شیخیه باقریه آل محمد ﷺ را واسطه فیض خدا در آفرینش جهان می‌داند و معتقدند که ائمه اطهار ﷺ نه آنکه محل مشیت خدا باشند؛ بلکه عین مشیت و اراده او هستند و دلیل این امر را معصوم بودن اهل بیت ﷺ می‌دانند. این دیدگاه یکی از عوامل غلوآمیز دانستن شیخیه و تکفیر آنها دانسته شده است. ادعای شیخیه در باب رکن رابع و ناطق واحد یکی از زمینه‌های مهم زایش بابیت و بهائیت از درون اندیشه شیخیه است. شیخیه باقریه با رد نظریه ناطق واحد شیخیه کرمان و برائت از بابیت و بهائیت، راه خود را تا حدودی از سایر شیخیه جدا کرده است. پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی، تحلیلی و اسنادی به نقد و بررسی آرای کلامی مکتب شیخیه باقریه می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: شیخیه، شیخیه باقریه، میرزا محمدباقر همدانی، رکن رابع، ناطق واحد، هورقلیا.

مقدمه

در عصر قاجار، با پیشامد آشفته‌گی‌های سیاسی و اقتصادی، و نیز بالا گرفتن اختلافات عقیدتی بین اصولیون و اخباریون، گرایش تازه‌ای با قرائت خاص از تعالیم اعتقادی شیعه به‌وجود آمد که به نام «شیخیه» نامور شد. ظهور شیخیه، از جریان‌های مهم مذهبی تاریخ ایران در عصر قاجار است.

شیخ/احمد/حسائی، بنیانگذار این مکتب با حمایت دولت قاجار توانست عقاید خود را ترویج دهد و سپس جانشینان او در داخل و خارج، عقاید وی را گسترش دادند و در مقابل عقاید آنها، علمایی ایستادگی کردند و در رد آن عقاید، کتاب‌هایی تألیف کردند. شیخ/احمد/حسائی با اظهار برخی نظرات خاص در زمینه‌هایی همچون معراج پیامبر، معاد جسمانی و رکن رابع، دیدگاه‌های جدیدی را به وجود آورد که سبب جمع‌شدن پیروانی در کنار او شد. به‌نظر برخی بزرگان شیعه، این دیدگاه‌ها برخلاف ضروریات اسلام بود و به‌همین دلیل مورد تکفیر واقع شد (تنکابنی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۶).

درباره تاریخ و گرایش‌های شیخیه و انشعابات آن، بخصوص شیخیه کرمان و شیخیه آذربایجان اطلاعاتی جمع‌آوری و منتشر شده است؛ اما از مکتب یا گرایش یا فرقه شیخیه باقریه منابع مکتوب و الکترونیکی چندانی در دست نیست و اگر هم باشد، بسیار نادر است و در دسترس عموم قرار ندارد. موضوع مقاله حاضر، بررسی اجمالی سیر تاریخی تحول آنان از زمان جانشینی میرزا محمدباقر شریف طباطبائی، بنیانگذار این انشعاب تا حیات اجتماعی آن در دوران معاصر است. گفتنی است این گروه، هم‌اکنون در شهر مشهد و همچنین در شهر جندق از توابع نائین، و مناطق دیگری از ایران، نظیر خور و بیابانک و نائین ساکن و فعال هستند. روش پژوهش، توصیفی، تحلیلی و اسنادی است. با امانت‌داری کامل، آرای شیخیه از منابع مکتوب آنان نقل شده و سپس به تبیین محتوا و نقد آن با استفاده از متون اصلی شیعه و آرای علمای بزرگ امامی پرداخته شده است.

این مکتب از زمان پیدایش تا به امروز نام‌های متعددی به خود گرفته است که عبارت‌اند از:

الف. شیخیه: پیروان و مریدان شیخ/احمد/حسائی را به‌خاطر انتساب آنان به ایشان، «شیخیه»، نامیده‌اند.

ب) آحساییه: به‌دلیل پیوند با نام آحسائی، پیروان شیخ را «آحساییه» نامیدند.

ج) پشت سری: شیخ/احمد/حسائی و پیروانش معتقدند که اقامه نماز در بالای سر قبر امام معصوم علیه السلام بی‌حرمتی و ممنوع است و موقع نماز، پشت سر قبر امام می‌ایستادند و شیعیان را بالاسری خطاب می‌کردند؛ چراکه شیعه این عمل را بی‌حرمتی نمی‌داند.

د) کشفیه: رهبران این مکتب مدعی بودند که از طریق کشف و شهود به آنان الهام می‌شود و به همین علت آنان را کشفیه خطاب کردند.

هـ. رکنیه: این نام بیشتر برای شیخیه کرمان به‌کار می‌رود؛ چراکه رهبران مکتب شیخیه کرمان و مریدان آن، تأکید خاصی به رکن رابع و لزوم شناخت آن دارند (باقری، ۱۳۹۲، ص ۴۶).

درباره عقاید و نظریه‌های شیخیه و نقد آنان، آثار متعددی نوشته شده که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

پایان‌نامه *اندیشه رکن رابع در مکتب شیخیه کرمان و نقد آن از سوی شیخیه همدمان* (حسینی سعدی، ۱۳۹۶)، به تبیین اندیشه رکن رابع و تأکید خاص مکتب شیخیه کرمان بر وجود آن در جامعه می‌پردازد و سپس آراء و دلایل مکتب شیخیه باقریه را در مورد آن بیان می‌کند.

پایان‌نامه *منازعات شیخیه و بابیه* (محمدی، ۱۳۹۱)، با بررسی کتب خطی و تاریخی به دنبال آن بوده که نشان دهد در طول تاریخ، بین شیخیه و بابیه منازعات جدی بوده است و مکتب شیخیه بخصوص شیخیه کرمان، کتاب‌های بسیاری علیه فرقه ضاله باییت تدوین و ردیه‌نویسی کرده‌اند.

پایان‌نامه *بررسی و نقد اندیشه رکن رابع در شیخیه* (مصحفی، ۱۳۹۶)، به بیان این مطلب می‌پردازد که اندیشه رکن رابع به‌عنوان اندیشه محوری شیخیه، ریشه در افکار شیخ/احمد/حسائی دارد که توسط جانشین او، سید کاظم رشتی به ظهور و بروز رسید و سپس توسط حاج محمد کریم‌خان کرمانی مدون گشت و این اندیشه با ریشه‌های شخصیتی این سه نفر، ارتباط تنگاتنگ دارد که از غلو در مقام ائمه اطهار علیهم السلام، آغاز می‌شود و با خودبزرگ‌بینی این سه شخصیت ادامه می‌یابد و به ادعاهای گزافه و فردگرایانه یعنی نظریه ناطق واحد شیعی ختم می‌شود.

کتاب *پرسش‌ها و پاسخ‌ها پیرامون عقاید شیخیه (زمینه باییت)* (شفقتی، ۱۳۸۸)، به چگونگی شکل‌گیری مکتب شیخیه می‌پردازد و سپس داورهای متضاد در مورد شیخ/احمد/حسائی را بیان می‌کند. کتاب *نقد و بررسی آرای کلامی شیخیه کرمان* (باقری، ۱۳۹۲)،

و منابع مکتوب آنان چه کتاب‌هایی می‌باشد و اکنون وضعیت فعلی آنان به چه منوال است؟

سؤال‌های فرعی، نیز عبارتند از: ۱. عقاید شیخیه باقریه چه تفاوتی با دیگر انشعابات شیخیه و همچنین شیعه دارد؟ ۲. شرایط فعلی و آداب و رسوم آنان در عصر حاضر به چه نحوی است؟ ۳. کتاب‌هایی که در مورد این گرایش تألیف شده است، چیست و چه نقدهایی بر آن وارد است؟

۱. بنیانگذار شیخیه

شیخ احمد/حسائی (۱۲۴۱-۱۱۶۶ق) با سلسله نسب *الشیخ احمد بن الشیخ زین‌الدین بن ابراهیم بن صقر بن ابراهیم بن داغر بن رمضان بن راشد بن دهیم بن شمرخ بن صولته آل صقر المهاشر المطیر فی الاحسائی (آل طالقانی، ۱۴۲۰ق، ص ۵۵)* بنیانگذار شیخیه است. وی در ماه رجب سال ۱۱۶۰ هجری در روستای مطیرفی که یکی از قراء احساء بحرین است، چشم به جهان گشود. همان‌گونه که خود او نقل می‌کند، اجداد او تا پشت دهم (تا نیمه قرن پانزدهم میلادی)، همه از نژاد خالص عرب متولد شده بودند (کربن، ۱۳۴۶، ص ۱۶).

شیخ احمد/حسائی به‌خاطر علم و اخلاقش، روزبه‌روز در میان مردم شناخته‌تر می‌شود؛ تا جایی که حاکم وقت آن زمان، فتحعلی شاه قاجار به وی ارادت خاصی پیدا می‌کند و نامه‌های فراوانی برای دیدار با شیخ می‌فرستد؛ اما/حسائی تمایل چندانی به دیدار با پادشاه و سلاطین نداشت و خود را معذور از این کار می‌دانست (باقری، ۱۳۹۲، ص ۵۳).

با توجه به این مسائل، شیخ قصد سفر به بصره را می‌کند؛ ولی مردم شهر یزد از او می‌خواهند که از این تصمیم خود صرف‌نظر کند؛ ولی شیخ به تهران می‌رود و با دستگاه پادشاهی قاجار روابط خوبی دارد و دو رساله در پاسخ به پرسش‌های فتحعلی شاه با عنوان *سلطانیه و خاقانیه* به رشته تحریر درمی‌آورد (همان، ص ۵۴).

شیخ احمد چند مدتی در دربار شاه ساکن شد و سپس با وجود مهمان‌نوازی‌های درباریان، به شهر یزد بازگشت (کربن، ۱۳۴۶، ص ۳۰). مدتی نگذشت که شیخ به منظور سفر به عتبات عالیات، به‌طرف اصفهان حرکت کرده و وقتی به آن شهر می‌رسید، از طرف علما و روحانیون مورد استقبال قرار می‌گیرد.

وی چهل روز در اصفهان می‌ماند و سپس به سفر خود ادامه می‌دهد؛ تا آنکه تصمیم می‌گیرد به کرمانشاه برود و حاکم وقت کرمانشاه

سیر شکل‌گیری مکتب شیخیه بخصوص شیخیه کرمان را بیان می‌کند. نویسنده در این کتاب علاوه بر عقاید و آرای مکتب شیخیه کرمان، به معرفی بزرگان مکتب شیخیه کرمان می‌پردازد و آثار آنان را نام می‌برد و سپس انشعابات مکتب شیخیه را بیان کرده و به صورت مختصر هر انشعاب را توضیح می‌دهد.

در رابطه با مکتب شیخیه و تحلیل عقاید و آرای آنان، مقالاتی بسیار نوشته شده، اما در رابطه با مکتب شیخیه باقریه مقاله‌ای به صورت جامع و کامل نوشته نشده و به همین دلیل در این زمینه محدودیت مقاله علمی به‌شدت وجود دارد.

از جمله مقالاتی که در مورد مکتب شیخیه نوشته شده عبارتند از: «ظهور و گسترش شیخیه در کرمان در دوره قاجار» (خداوردی تاج‌آبادی، ۱۳۸۹). در این مقاله آمده: حاج محمد کریم‌خان کرمانی برای دعوت به مکتب و مسلک شیخیه، ابتدا خویشاوندان و سپس به صورت همگانی، تبلیغ خود را شروع می‌کند و سپس به این نتیجه می‌رسد که محیط اجتماعی و عقیدتی کرمان، در دوره قاجار زمینه مناسبی را برای ظهور مسلک شیخیه به وجود آورد و از طرف دیگر، وجود برخی از فرق و مذاهب در این شهر، راه را برای توسعه شیخیه هموار کرد.

«مبتکر نظریه رکن رابع در شیخیه» (لواسانی، ۱۳۹۴). در این مقاله مکتب شیخیه را یکی از جریان‌های نسبتاً جوان در تاریخ شیعه امامیه می‌داند و نظریه رکن رابع را یکی از اندیشه‌های این مکتب می‌داند که انشعابات مکتب شیخیه نسبت به آن نظریه، نظری همسان ندارند و نویسنده به دنبال آن می‌باشد که ریشه این اختلاف را پیدا کند و در پایان به این نتیجه می‌رسد که این نظریه از اندیشه‌های بنیانگذار این مکتب نشأت گرفته است و نظریه‌پرداز اصلی آن، سیدکاکم رشتی است و حاج محمد کریم‌خان کرمانی در مقام تبلیغ آن برآمده است.

«شیخیه از اعتراض تا تأسیس فرقه مذهبی» (اکبری، ۱۳۸۱). نتیجه مقاله بدین صورت است که تمام ادیان اعم از وحیانی و غیروحیانی، سیر تطور دارند که از شکل خاصی شروع می‌شوند و سپس در گذر زمان به سوی پیچیدگی و ساختارمندی حرکت می‌کنند و مکتب شیخیه هم این سیر را طی کرده است.

سؤال اصلی مقاله عبارت است از: گرایش شیخیه باقریه به چه علت شکل گرفت و بزرگان این مکتب چه کسانی بودند و عقاید آنان چه تفاوتی با سایر انشعابات دیگر شیخیه و شیعه اثنا عشری دارد

مقابله روحانیون با پیروان شیخ/احمد افزایش پیدا کرد. در زمان حیات سیدکاظم رشتی، مکتب شیخیه به دست او هدایت و رهبری می شد و هیچ انشعابی وجود نداشت؛ اما بعد از وفات او و تعیین نکردن جانشین برای خود، اختلاف در جانشینی به وجود آمد.

سیدکاظم شاگردان بسیاری داشت که از میان آنها، ۳۸ نفر ادعای جانشینی داشتند که در مناطق مختلفی همچون عتبات، آذربایجان و کرمان به نشر و تبلیغ عقاید خویش پرداختند که شاخه آذربایجان، با مرور زمان به شعبه های حجة الاسلامی، ثقة الاسلامی، امید اسلامی و احقاقیه تقسیم شدند و از آن طرف شاخه کرمان به ناطقیه و باقریه منشعب شد (خداوردی تاج آبادی، ۱۳۹۱).

دکتر علی وردی معتقد است که مکتب شیخیه بعد از وفات سیدکاظم رشتی، دارای سه انشعاب شد: شعبه اول که تابع میرزا حسن جوهر بودند، و او در کربلا ساکن بود؛ و دسته دوم، پیرو حاج کریم خان کرمانی شدند که در کرمان و در کشور ایران سکونت داشت و دسته سوم، به طور مستقل، هریک در شهرها به دنبال امامی رفتند که ظهور می کند و در رأس آنان، شخصی به نام ملاحسین بشروئی بود (به نقل از: آل طالقانی، ۱۴۲۰ق، ص ۸۱).

این مکتب با اندیشه های شیخ/احمد/حسائی کار خود را شروع کرد و توسط جانشینان او به راه خود ادامه داد تا آنکه مؤسس مکتب شیخیه کرمان، به نام حاج محمد کریم خان کرمانی، با استفاده از نفوذ محلی و امکانات مادی، توانست این مکتب را سامان دهد؛ چراکه شیخ/احمد و سیدکاظم رشتی توفیق سامان بخشیدن به این مکتب را به صورت جدی نداشتند. حاج محمد کریم خان کرمانی برای تأسیس مکتب شیخیه، سه کار مهم انجام داد که عبارت است از: ۱. تدوین عقاید مکتب شیخیه و نظم دادن به آن؛ ۲. مبارزه فکری با دیگر مدعیان، یعنی عامه شیعیان غیر شیخی؛ ۳. سامان بخشیدن به روابط اجتماعی شیخیه (اکبری، ۱۳۸۱).

۳. بنیانگذار شیخیه باقریه

شیخیه باقریه به میرزا محمدباقر همدانی (۱۲۳۹-۱۳۱۹ه.ق) با سلسله نسب محمدباقر بن محمدجعفر بن محمدصادق بن عبدالقیوم بن آسرف بن محمدابراهیم بن محمدباقر المحقق السبزواری (کرمانی)، بی تا - الف، ص ۳۰۴) و مشهور به میرزا محمدباقر همدانی درجه ای جندق آبادی یا به نام دیگر، میرزا محمدباقر شریف طباطبائی منسوب

که در آن زمان، شاهزاده محمدعلی میرزا دولت شاه بود، به همراه علما تا چهار فرسخی (قریب به ۲۵ کیلومتر) به استقبال او آمدند (همان).

شیخ/احمد به مدت دو سال در کرمانشاه ماند و بعد از وفات محمدعلی میرزا (۱۲۳۴ق)، به شهر مشهد سفر کرد که در میانه راه در قزوین توقف کرد و در این شهر، ملا محمدتقی برغانی معروف به «شهید ثالث»، او را به دلیل عقیده خاصش در زمینه معاد جسمانی تکفیر کرد که به دنبال آن، سایر علما و روحانیون و مردم نیز او را تکفیر کردند.

شیخ/احمد در سه منزلی مدینه دچار تب و لرز شد و در روز یکشنبه ۲۱ ذی القعدة ۱۲۴۱ هجری دار فانی را وداع گفت و در مدینه در بقیع دفن گردید (همان).

۲. ادوار تاریخی مکتب شیخیه

درگیری های فرقه ای در درون تفکر شیعه از قرن دهم تا سیزدهم، باعث پیدایش چهار نحله فکری شدند؛ اما این نحله ها از قرن هفتم به بعد شکل گرفته بودند و در قرن سیزدهم به تکامل و رشد بیشتری رسیدند؛ که این چهار نحله عبارت اند از: تفکر فلسفی، تفکر اخباری، تفکر عرفانی یا صوفی گری، اندیشه فقهی - اصولی.

در عهد صفویان، اندیشه فلسفی رواج بیشتری پیدا کرد و آراء فلسفی مدون شد و فلاسفه با بیان دیدگاه های خود در زمینه وحدت وجود، حرکت جوهری و... به مناظره پرداختند. اما در دوره اخباری گری، استرآبادی اساسی ترین بنیادهای اخباری گری را در کتاب الفوائد المدنیه جمع آوری کرد؛ و اندیشه های اخباری گری بر شیخ/احمد تأثیر بسزایی داشت؛ از جمله آنجاکه می گوید علم را باید صرفاً از صاحب آن، یعنی ائمه علیهم السلام فراگرفت.

از دید تاریخی، از قرن دهم تا قرن سیزدهم، تحولاتی در تشکیلات دینی آن قرون، شکل گرفت؛ به طوری که قرن سیزدهم، مذهب تشیع، با چالش های دینی بسیاری مواجه شد، که از جمله دیدگاه های شیخ/احمد/حسائی در مورد عقاید دینی بود.

شیخ/احمد/حسائی بنیانگذار مکتب شیخیه، در کتاب شرح زیارت جامعه کبیره خود، آراء رایج در مورد امامان شیعه را مورد انتقاد قرار داد و قرائت جدیدی در این زمینه بیان کرد و به خاطر داشتن عقاید باطل در امور دینی و مذهبی، توسط علمای وقت آن زمان، مورد تکفیر قرار گرفت؛ اما مریدان و پیروان، راه او را ادامه دادند.

با گسترش این مکتب در زمان جانشین وی، سیدکاظم رشتی؛

به‌عنوان حادثه همدان ثبت شد (حسنی، ۱۳۹۱، ص ۳۰).
 از این رو، به‌نظر می‌رسد دلیل اصلی این اتفاقات رخ داده در شهر همدان، آن است که وقتی میرزا محمدباقر همدانی در شهر همدان مستقر شد، به تبلیغ و ترویج عقاید این مکتب پرداخت و به مرور زمان این تبلیغات بیشتر شد؛ تا آنکه به‌دلیل تفاوت دیدگاه‌ها در زمینه اصول دین و فروع، بین شیخیه باقریه و شیعیان اختلاف افتاد و از طرف دیگر اوضاع اجتماعی در دوران مشروطه باعث هرج و مرج شده بود؛ بنابراین بین دو گروه، درگیری‌های دامنه‌داری به وجود آمد و آتش اختلاف شعله‌ورتر شد؛ و برای از بین رفتن اختلافات مذهبی و درگیری‌های منجر به قتل و جراحت، تبعید یا مهاجرت میرزا محمدباقر همدانی یکی از راه‌های حل مسئله بوده است.

۴. شکل‌گیری مکتب شیخیه باقریه

با توجه به بررسی‌های انجام‌شده در منابع مکتوب مکتب شیخیه، مشخص می‌شود که تا مرگ حاج محمد کریم‌خان کرمانی (بنیانگذار شیخیه کرمان)، هیچ اسم و رسمی از شیخیه باقریه وجود نداشته است. میرزا محمدباقر همدانی به‌عنوان نماینده حاج محمد کریم‌خان، برای نشر افکار و عقاید شیخیه به شهرهای متعدد سفر می‌کند؛ اما بعد از وفات ایشان، به دو دلیل میرزا محمدباقر همدانی از شیخیه کرمان جدا می‌شود و شیخیه باقریه شکل می‌گیرد؛ که آن دو دلیل عبارت است از:
 ۱. وقتی حاج محمد کریم‌خان کرمانی از دار دنیا رفت؛ عده‌ای اطراف محمدخان جمع شدند و آن را پیشوای شیخیه دانستند و معتقد بودند که وصیت پدر ایشان است؛ ولی عده‌ای از خواص و یاران، زعامت او را قبول نکردند و معتقد بودند که نسبت موروثی قبول نیست و به‌صورت آشکار اعتراض کردند که در رأس این معترضان، میرزا محمدباقر همدانی و میرزا ابوتراب کرمانی بودند و آنها به نشانه اعتراض، کرمان را ترک کردند.

میرزا محمدباقر همدانی، علاوه بر کرمان، در مناطقی همچون نائین، اصفهان، جندق، خور و بیابانک و همدان هم پیروانی داشتند و وقتی از شیخیه کرمان جدا شدند، به شیخیه «میرزا محمدباقر» یا «شیخیه باقری»، معروف شدند (آل طالقانی، ۱۴۲۰ق، ص ۲۱۱).

۲. از سوی دیگر، وقتی حاج محمدخان جانشین پدر شد، تفسیر جدیدی از رکن رابع بیان کرد و خود را ناطق واحد شیعی معرفی کرد و این مقام را انحصاری در مکتب شیخیه دانست. میرزا محمدباقر همدانی

است. وی در دهم ماه ربیع‌الاول سال ۱۲۳۹ هجری قمری در روستای قهی از توابع اصفهان، متولد شد و در ایام کودکی در محضر مرحوم میرزا محمدجعفر والد که از علمای آن عصر بود، تحت تعلیم و تربیت قرار گرفت (همدانی، بی‌تا - ب، ص ۳۰۳).

حاج میرزا محمدباقر معروف به «همدانی»، از نوادگان محقق سبزواری، صاحب *النخیره و الکفایه*، است، که عالمی معروف، و به علم و عدالت شناخته شده بود.

طبق گفته منابع مکتوب شیخیه باقریه، میرزا محمدباقر همدانی، بیش از سی سال به ذکر فضائل و مناقب اهل بیت علیهم‌السلام و درس و موعظه و تصنیف کتاب و رسائل می‌پردازد و علم و عدالتش آن‌قدر آواز، مردمان شهرهای مختلف می‌شود که از شهرهای متعدد به خدمت او می‌آیند و آنان که به دنبال ریاست بودند، حسادت ورزیده و بنای تهمت و افترا و لعن و تکفیر وی را گذارده و به تحریک آنان، عده‌ای از اشرار به قتل و غارت پیروان این مکتب پرداختند. بنابراین میرزا محمدباقر برای حفظ جان خود، با خانواده از همدان بیرون رفت و جندق از توابع نائین که محلی مناسب برای گوشه‌گیری و عزلت بود، را انتخاب کرد و در آنجا به توسعه و ترویج افکار مکتب خود پرداخت؛ تا اینکه در سال ۱۳۱۹ هجری قمری درگذشت و جنازه او بعد از سه سال به مشهد منتقل و در صحن آزادی دفن شد (همان، ص ۱).

منابع مکتب شیخیه، دلیل اتفاقات به‌وجودآمده در شهر همدان را حب ریاست و جاه‌طلبی بعضی از افراد و همچنین حسادت و لعن و تکفیر میرزا محمدباقر می‌دانند. اما نگارندگان با بررسی‌های انجام‌داده در منابع شیخیه باقریه و سایر منابع تاریخی به این نکته رسیده‌اند که هیچ‌کدام از این دلایل مطرح‌شده توسط مکتب شیخیه صحیح نیست و پیروان شیخی مسلک برای بالا بردن مقام و قداست میرزا محمدباقر همدانی چنین سخنانی را نوشته‌اند. در منابع تاریخی گزارش شده که در زمان پادشاهی مظفرالدین شاه در شهر همدان، یکی از وقایعی که همراه قتل و غارت بود، جنگ میان شیعیان و طرفداران مکتب شیخیه بوده است؛ میرزا محمدباقر همدانی، برای تبلیغ عقاید مکتب خویش، افرادی را به روستاها و شهرهای همدان می‌فرستاد و در نتیجه، میان عقاید این مکتب و مردم شیعه، درگیری و نزاع به‌وجود آمد (صابری همدان، ۱۳۷۵، ص ۷۵). تا آنکه در سال ۱۳۱۵ هجری شمسی در روز عید فطر در زمان مظفرالدین شاه، این جنگ بالا گرفت و اموال و خانه‌ها آتش گرفت و این حادثه در تاریخ،

گفتنی است که لفظ هورقلیائی گاهی به اشتباه اعراب‌گذاری یا تلفظ می‌شود. آخوند ملاعلی نوری معتقد است که هورقلیا، لفظ یونانی به معنای عالم آخر است؛ و تنکابنی بیان می‌کند که از شاگردان آخوند ملاعلی نوری شنیده است که هور به سکون واو غلط است و صحیح آن هور به فتح واو است (همان، ص ۱۱۱).

در کتب فلسفی از عالم مثال یا خیال منفصل، بحث‌های زیادی شده است و در بین فلاسفه متأخر، از آن به‌عنوان مباحث دشوار یاد می‌شود و دیدگاه فلاسفه نسبت به آن متفاوت است؛ برای مثال فلاسفه مشاء، عالم مثال را قبول ندارند؛ ولی فلاسفه اشراق آن را قبول دارند. مکتب شیخیه از عالمی در بین ملک و ملکوت و گاه بین ملک و جبروت نام می‌برد و مشایخ شیخیه در این موضوع صحبت‌هایی کرده‌اند (سالاری، ۱۳۹۰).

دیدگاه مکتب شیخیه باقریه در این موضوع با سایر شیخیه تفاوتی ندارد. معتقدند که بدن‌ها باحالت امراض و اعراض دنیوی که به فوت ختم می‌شود، محشور نمی‌شود و بدن اصلی انسان مانند آب آسمانی است که در این بدن‌های دنیوی پنهان است و وقتی انسان می‌میرد، بدن اصلی در آن بدن مرده مدفون می‌شود و سپس بدن اصلی از قبر بیرون می‌آید و قبرها در جای خود باقی می‌مانند و بدن اصلی در میان قبرها مانند طلائی است بُراده شده و در میان خاک‌ها ریخته شده است، در نتیجه بدن اصلی بدون هیچ‌گونه اعراضی در قیامت محشور می‌شود (احسانی، بی‌تا، ص ۱۱۸).

شیخ احمد احسانی، ابدان انسانی را از قبضات افلاک و عناصر مرکب می‌داند و معتقد است که قبضات عنصری به آخرت بازگشت ندارد و همان قبضات فلکیه محشور می‌شود. وی بدن انسان را مرکب از قبضات افلاک و عناصر می‌داند؛ اما جمیع قبضات فلکیه و عنصریه در آخرت محشور می‌شوند و سر سوزن هم از آن قبضات فلکیه و عنصریه کم نمی‌شود؛ به طوری که اگر بدن انسان را در این دنیا وزن و در آخرت هم وزن کنند، به یک اندازه خواهد بود و کم و زیاد نخواهد شد (همان، ص ۸۰).

نظر شیخ احمد احسانی و شیخیه درباره عالم هورقلیا بسیار شبیه یا برگرفته از دیدگاه‌های شیخ اشراق سهروردی است. این عالم برای تبیین مسائل مختلفی از جمله عالم خیال، خواب و رؤیا، وحی و الهام، جن و شیطان و تصرفات آنها، مشاهده فرشتگان به صور مختلف و شنیده شدن اصوات روحانی توسط انبیاء و سالکان الهی است.

که خود از شاگردهای بارز حاج محمد کریم‌خان کرمانی بود، این تفسیر را نپذیرفت و عده‌ای دیگر از علمای شیخیه کرمان هم که با او هم‌رأی بودند، به مخالفت با حاج محمدخان برخاستند و از کرمان خارج شدند و به جمع هم‌فکران میرزا محمدباقر پیوستند و در نتیجه به پیروان میرزا محمدباقر همدانی (شیخیه باقریه یا شیخیه همدان) می‌گویند.

دلیل اطلاق نام همدان هم بر آنها به این خاطر است که میرزا محمدباقر به مدت سی سال در شهر همدان فعالیت کرد و آنجا را مرکز تبلیغ و نشر افکار شیخیه قرارداد (حسنی، ۱۳۹۱، ص ۲۰).

بعد از آنکه میرزا محمدباقر همدانی دار فانی را وداع گفت، اکثر پیروان او به شیعه گرویدند، و عده‌ای دیگر که اندک‌شمار هستند و در شهر مشهد و جندق زندگی می‌کنند، تفکرات او را قبول کرده‌اند و پیرو مکتب وی شدند؛ ولی در شهر همدان پیروان او به ندرت وجود دارند. امروزه جمع‌های محدودی از پیروان شیخیه باقریه در شهرهای دیگری، نظیر یزد هم مستقر هستند و جلساتی دارند.

مجموع آثار میرزا محمدباقر همدانی بالغ بر ۱۶۵ اثر است که در سال‌های اخیر طی چهار مجلد «الرسائل»، عربی و هفت مجلد «رسائل»، فارسی چاپ و تکثیر گردید (همان، ص ۲۰).

۵. اعتقادات شیخیه باقریه

در ادامه اعتقادات شیخیه، با تأکید بر دیدگاه شیخیه باقریه، در موضوعات زیر مورد بحث و نقد اجمالی قرار خواهد گرفت:

بدن انسان در معاد، معراج پیامبر اکرم ﷺ، جایگاه ائمه علیهم‌السلام به‌عنوان علل اربعه آفرینش، رکن رابع و ناطق واحد، مقصود از ایاک نعبد.

۵.۱. بدن انسان در معاد

در توضیح دیدگاه شیخیه درباره معاد، چنین اظهار شده که انسان دو جسم و جسد دارد که جسد اول از عناصر چهارگانه (آب، خاک، آتش و هوا) ترکیب شده، و هیچ‌گونه لذت و رنج و طاعت و معصیت به او منتهی نمی‌شود و جزء حقیقت آدم نیست، و موقع مرگ هر کدام تجزیه و از هم جدا و به اصل خود برمی‌گردند.

اما جسد دوم، جسدی است که باقی خواهد ماند و از عناصر هورقلیائی است که در جسد ظاهری پنهان است و این جسد مرکب روح است و در قیامت انسان با همین جسد دوم که هورقلیائی است، باز خواهد گشت و حساب پس خواهد داد (احسانی، بی‌تا، ص ۱۹۲).

۵.۲. معراج پیامبر اسلام ﷺ

شیخ/حمد در مسئله معراج هم این گونه عقیده دارد که وقتی پیامبر اسلام ﷺ به معراج رفت، جزء آبی و خاکی را به زمین انداخت و جزء هوایی را در کره هوا انداخت و جزء ناری را در کره نار انداخت (تنکابنی، ۱۳۸۳، ص ۱۱۷)؛ و چون برگشت، به خود گرفت جزء آتشی را، و وقتی رسید به هوا، به خود گرفت هوا را، و چون لازم است عروج روحانی باشد؛ پس با روح محض عروج شده است؛ چراکه اگر در هر رتبه آنچه از جنس آن است، انداخته؛ پس عروج نکرده، مگر روح محض؛ و اگر در رتبه‌ای انداخت از خود چیزی را موقع عروج؛ پس در موقع هبوط آن جزء را به خود گرفت. بنابراین در اینجا مقصود اعراضی است که از هر رتبه انداخته و به خود گرفته؛ نه اصل ظواهر و ضوابط آن مراتب را؛ به جهت آنکه اگر اصل جواهر و ذوات مراتب را از خود انداخته بود، باید اصل بدن از هم بپاشد و بنیان آن خراب شود؛ اما بنیه و اصل بدن در هر رتبه باقی بود و بدن از روح منفک و جدا نشد؛ پس بدن به هیئت و جسد باقی ماند در جمیع مراتب (همدانی، بی تا - ه.، ص ۸۰).

شیخیه باقریه هم معتقد است که معراج پیامبر ﷺ به صورت روحانی بود؛ چراکه جزء آبی و خاکی را به زمین انداخت و جزء هوایی را در کره هوا انداخت، و جزء ناری را در کره نار انداخت و با روح محض به آسمان رفت (همان، ص ۱۳۲).

علامه طباطبائی معتقد است پیامبر تا مسجدالاقصی با روح و جسم سیر کرده است و ممکن است که عروج به آسمان ها با روح بوده باشد؛ ولی نه به صورت رؤیای صادق و در حال خواب؛ زیرا در این صورت شایسته نبود قرآن تا بدین پایه به معراج اهمیت دهد و آن را کرامتی والا برای پیامبر بشمارد و از معجزات محسوب کند. نیز اگر معراج به صورت رؤیا می بود، چنین محل بحث و انکار قرار نمی گرفت و با آنچه پیامبر از راه مکه و بیت المقدس، بازگفته است، سازگار نمی افتاد (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۳، ص ۳۴).

علت آنکه مکتب شیخیه در زمینه معراج جسمانی پیامبر ﷺ دچار اشتباه شده است، آن است که مشایخ شیخیه، بنابر طبیعیات فلسفه یونانی، خرق و التیام در فلک را محال می دانستند؛ بنابراین در زمینه معراج نمی دانستند که چگونه انجام شده است؛ به همین خاطر برای حل آن از لطافت جسم نبی و عالم هورقلیا سخن گفته اند.

طبعاً همه مخالفت‌ها و نقدهایی که بر آن دیدگاه فلسفی و نتایجش وارد است، بر این تبیین هم وارد خواهد بود. نگارندگان، توان علمی و قصد ورود به نقد تفصیلی این نظریه را ندارند و البته شاید احساساتی با طرح واژه و تصویر عالم و عناصر هورقلیائی، به دنبال آن بود که به شبهه مطرح شده آکل و ماکول پاسخ دهد که ماکول اجزاء عنصریه است و بازگشت ندارد و آنچه بازگشت می کند اجزاء فلکیه است و آنها جزء بدن آکل نخواهند شد. اما برای فرار از شبهه آکل و ماکول بدون استناد به عالم و عناصر هورقلیا پاسخ‌های دیگری هم داده شده است (رک: طوسی، ۱۳۷۱، ص ۴۳۲). گفته شده آنچه جزء بدن آکل می شود، اجزاء فضلیه است، نه اجزای اصلیه؛ و آنچه بعد از مرگ آدمی بازگشت دارد، اجزای اصلیه است (شفتی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۹). مشهور متکلمان امامیه معاد جسمانی را پذیرفته اند و عالمی ورای عالم جسمانی را رد کرده اند؛ شهید مطهری معاد جسمانی را جزء ضروریات دین مقدس اسلام می داند و می نویسد: «قیامت در ورای عالم جسمانی نیست؛ پرده دیگر از پرده‌های تبدیل و تحول طبیعت است؛ پس معاد جسمانی است» (مطهری، ۱۳۹۳، ص ۲۹۱).

علامه طباطبائی در رابطه با معاد جسمانی، نظر خود را این گونه بیان می کند که معاد جسمانی برگرفته از تکامل و صعود بدن در اثر حرکت جوهری و رسیدن به مقام و مرتبه نفس است. نظرهای فلاسفه دیگر مبنی بر عود و نزول نفس و اتحاد با بدن دنیوی را رد می کند؛ چراکه به حکم عقل محال است موجودی که فعال و کمال یافته است، مجدداً به مرتبه قوه و انفعال نزول یابد. از بحث‌های او این نتیجه حاصل می شود که بدن جسمانی پس از مفارقت و جدایی از نفس، برخلاف نظر دیگران، فانی نمی شود و در اثر حرکتی که ناشی از حرکت جوهری است، کمال و فعلیتی خاص با نفس پیدا می کند و این اتحاد نفس و بدن در آخرت را می توان نتیجه اتحاد یا حدوث جسمانی نفس با بدن دنیوی دانست که از مهم ترین مسائل در حکمت متعالیه است. از نظر علامه طباطبائی، انسان محشور در قیامت، از یک سو، عینیت و وحدت با انسان دنیوی دارد که آن به لحاظ نفس اوست؛ و از سوی مثلیتی با انسان دنیوی دارد که آن به واسطه بدن اوست. بنابراین از نظر او، عینیت بدن دنیوی و اخروی به نحوی باطل است. نتیجه معاد جسمانی این می شود که در جهان آخرت، انسان با وجودی جسمانی از پاداش و یا عذاب جسمانی برخوردار شود (اله‌بداستی، ۱۳۹۴).

۵.۳. ائمه عجل اربعه آفرینش

شیخ/حمد/حسائی، ائمه عجل را عجل اربع (صوری، مادی، غایی و فاعلی) آفرینش می‌داند و معتقد است که ائمه عجل فاعلی‌اند به اذن خدا، شبیه و کیل و موکل و ائمه مقامشان را، مقام مشیت می‌داند و مقام امام، مقام مشیت و فعل است و او استناد می‌کند به آیه «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ» و ائمه را یدالله می‌داند؛ چراکه معتقد است حضرت علی ع فرموده است که «انا خالق السماوات و الارض» و این روایت شاهد و گواه بر این مطلب است (تتکابنی، ۱۳۸۳، ص ۱۸).

همدانی تأکید می‌کند بر اینکه ائمه عجل فاعلی کل ملک هستند و جمیع آثاری که در عالم امکان است، مستند به ایشان است؛ مانند استناد افعال اختیاریه ما به خود ما؛ ائمه عجل مادی خلق‌اند؛ به این معنا که جمیع عالم از شعاع صور ایشان خلق شده است و علت صوری کل خلق هستند؛ زیرا که صور کل خلق از اشباح صور ایشان خلق شده است و علت غائی کل خلق‌اند که تماماً به جهت ایشان خلق شده است و جمیع این مطالب، فرع ثبوت تقدم خلق ذات ایشان است بر سایر خلق؛ در غیر این صورت علت فاعلی، مادی و صوری بدون تقدم، معقول نیست (همدانی، بی تا - ه.، ص ۲۵).

شیخیه باقریه، همانند شیخ/حمد/حسائی، ائمه عجل را علت فاعلی کل ملک می‌دانند و همچنین ائمه، خداوند را در آفرینش مخلوقات و روزی دادن و حل مشکلات مردم یاری می‌رسانند و این امور بر عهده ایشان گذاشته شده است (همان). پیروان شیخیه بر این عقیده هستند که خداوند متعال، رسول خدا ع و ائمه اطهار ع را آفرید و آفرینش دیگران را به آنها واگذار کرد.

شیخ/حمد/حسائی در این زمینه عبارتهای بسیاری دارد و ائمه عجل را معانی الهی و وجه الهی می‌داند.

چنان که پیداست، ظاهر این سخنان، غلوآمیز بلکه صریح در غلو است؛ و شاید یکی از علت‌های تکفیر رهبران شیخیه در طول تاریخ پیدایش آنها توسط علمای شیعه، همین نظر و نظرات مشابه آن باشد که غلو در شأن امامان و مستلزم تفویض در تکوین است. این اعتقاد و نظرات شیخیه در حالی است که قرآن کریم در سوره «حدید»، از پیامبر اسلام ع به‌عنوان عبد نام می‌برد و می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَيَّ عَبْدِي آيَاتٍ يَبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ» (حدید: ۹).

این آیه و مانند آن، همگی منزلت و جایگاه رسول خدا ع را بیان کرده‌اند و در همه آنها به رسالت و بندگی پیامبر ع تأکید شده و حتی در روایت‌های بسیاری، از ائمه اطهار ع نقل شده است که به‌شدت مردم را از غلو نهی کرده‌اند.

قرآن کریم از همان ابتدا به مسیحیان هشدار داده که در حق حضرت عیسی ع غلو نکنند (نساء: ۱۷۱)، و از افراط و تفریط پرهیز کنند؛ که مشخص می‌شود مسلمانان از همان ابتدا با مفهوم غلو آشنا بوده‌اند. مکتب شیخیه اهل بیت ع را رازق و خالق در امور عالم می‌داند، و این خلاف ضروریات اسلام است (باقری، ۱۳۹۲، ص ۲۷۱). محمدحسن آل طالقانی در کتاب *الشیخیه نشأتها و تطورها*، در عقاید شیخیه در باب غلو در امامت می‌نویسد: «ممن تجاوز الحد الشیخیه» (آل طالقانی، ۱۴۲۰ ق، ص ۳۴۸)، شیخیه کسانی هستند که در باب امامت، از حد تجاوز کرده‌اند.

در خصوص تبیین و رد انواع غلو در شأن پیامبر اکرم ع و امامان ع آثار متعددی نگاشته شده و فرصت طرح تفصیلی این مباحث در مقاله حاضر نیست؛ اما اجمالاً شدت مذمت غلو و نهی از غلو، به حدی است که غالب نگارندگان کتب *ملل و نحل*، غلات را در ضمن فرق اسلامی هم نشمرده‌اند و آنها را غیرمسلمان محسوب کرده‌اند.

۵.۴. رکن رابع و ناطق واحد

یکی از مسائل مهم در زمان غیبت، وضعیت شیعیان در عصر غیبت است. در رابطه با این مسئله و چگونگی سرپرستی امت در عصر غیبت، دیدگاه‌های بسیاری وجود دارد که بعضی از این دیدگاه‌ها، آثاری را به‌دنبال داشته است؛ از جمله این دیدگاه‌ها، بحث رکن رابع در مکتب شیخیه است (رحمانیان، ۱۳۹۰).

اصل معرفت به رکن رابع، در اندیشه مشایخ متقدم شیخیه و شاخه‌های مختلف این مکتب، جایگاهی ندارد و فقط مختص مکتب شیخیه کرمان است و چون غالباً منابع شیخیه کرمان به‌عنوان دیدگاه همه فرق شیخیه مطالعه و استفاده شده؛ بنابراین به اشتباه این مطلب را به دیگر انشعابات شیخیه نسبت داده‌اند.

رکن چهارم یا رکن رابع، یکی از مبانی اعتقادی شیخیه است. شیخیه برخلاف اکثر شیعیان که پنج اصل توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت را به‌عنوان اصول دین پذیرفته‌اند؛ به چهار اصل توحید، نبوت، امامت و رکن چهارم اعتقاد دارند. شیخیه عدل را از صفات الهی و

شیخیه باقریه معتقدند آنچه شیخ احمد، سید کاظم و حاج کریم خان گفته‌اند غیر از بیان ناطق واحد است و ایشان معتقد به تبعیت از علما در زمان غیبت بوده‌اند. انحصار رکن رابع در ناطق واحد، بدعت در دین، انحراف در عقاید بزرگان شیخیه و گمراهی و ضلالت است و معتقدان به ناطق واحد را گمراه و خارج از دین می‌دانند و می‌گویند منظور مشایخ ما از رکن چهارم، معرفت راویان و ناقلان آثار ائمه اطهار و پیشوایان دین مبین است و محدود کردن این تعریف به عنوان ناطق واحد، بدعت در دین و موجب الحاد است و این سخن افتزای محض نسبت به مشایخ کبار است و حاج محمد کریم خان نه تنها قائل به وحدت ناطق نیست؛ بلکه علمیت و افضل بودن در عالم را هم لازم نمی‌داند و می‌گوید می‌توان از مفضول نیز تبعیت کرد. لذا این اعتقاد را از ابداعات محمدخان کرمانی دانسته و بر علیه او مطالب فراوان بیان کرده اند و در مقابل، شیخیه کرمان خویش را مفسر حقیقی نظرات شیخ و سید و محمد کریم خان دانسته و به دفاع از این تعریف و تعمیم آن به نظرات مشایخ خویش پرداخته‌اند.

در نقد نظریه رکن رابع و ویژگی‌هایی که شیخیه برای آن برشمرده‌اند، فارغ از بحث ناطق واحد، نقدهای متعددی وارد شده است؛ در این نقدها علاوه بر اینکه دلایل اثباتی نظریه رکن رابع، نقد شده؛ این ادعا با روایت متعددی که باب نیابت خاصه را بعد از نواب اربعه بسته است، در تعارض شدید است و البته نظریه رکن رابع مستند به دلیل روایی روشنی نیست که بتواند با آن معارضه کند. البته شناخت علمای صادق و مراجعه به علما در عصر غیبت، حرف جدیدی نیست؛ اما برشمردن شئون خاص و اتصاف آنها به صفاتی فراتر از آنچه در روایات آمده، نیاز به ادله کافی دارد. طبعاً اختلاف، فقط در نامگذاری نیست؛ علاوه بر این، نظریه ناطق واحد، باب نیابت خاصه را به صراحت گشوده و زمینه ادعاهای مختلف بابت را فراهم کرده است. بدون تردید یکی از زمینه‌های شکل‌گیری بابت و بهائیت در همین اندیشه نهفته است.

ه. مقصود از ایاک نعبد

یکی از محورهای برجسته اعتقادی در شیخیه، چنان‌که اشاره شد، رویکرد غلوآمیز به اهل بیت^ع است. یکی از این مصادیق در بحث مقصود از «ایاک نعبد» دیده می‌شود. شیخ احمد/حسائی معتقد است که مصلی باید در ایاک نعبد، حضرت علی^ع را قصد کند؛ زیرا خداوند

زیرمجموعه اصل توحید، و معاد را جزو تعلیمات پیامبر، و در نتیجه زیرمجموعه نبوت می‌دانند. شیخیه رکن چهارم که تولی و تبری است را جزو اصول محسوب می‌کنند. برداشت دیگر از رکن چهارم اعتقاد به وجود شیعیان کامل است؛ مانند سلمان و زینب کبری.

موضوع و اعتقاد به «ناطق واحد»، که خود زیرمجموعه مبحث «رکن رابع» قرار دارد، برای اولین بار توسط حاج محمدخان کرمانی پسر حاج کریمخان کرمانی مطرح گردید. ناطق واحد همان کاملین و ابواب و نواب زمانه است که در تمام امور علم و دین از همه عالم‌تر و در زمان او، سایر کاملین تابع او و صامت هستند و تنها او ناطق واحد است.

بنا بر این ناطق واحد در هر زمان، رأس رکن رابع است. مشایخ شیخیه کرمان، ائمه را ناطق حقیقی می‌دانند که بعد از آنان، انبیاء خدا و سپس بزرگان و کاملین شیعه هستند (زرگری نژاد، ۱۳۹۰).

نظریه وحدت ناطق شیعی که در ذیل رکن رابع قرار می‌گیرد، بدان معناست که در هر عصری لزوماً تنها یک نفر باید ناطق باشد و دیگران در برابر او صامت هستند. در دوران پیامبر اسلام^ص تنها خود حضرت و بعد از ایشان امام هر عصر، و در دوران غیبت، تنها نائب خاص ایشان امام ناطق است و دیگران در برابر او باید صامت باشند.

مراد مشایخ شیخیه کرمان از رکن رابع، معرفت راویان اخبار و ناقلان آثار ائمه اطهار^ع و پیشوایان دین مبین اسلام است؛ چراکه رکن اول دین را معرفت خدا و صفات او قرار دادند و رکن دوم را معرفت پیامبر اسلام^ص و رکن سوم را معرفت ائمه اطهار^ع و صفات حمیده و فضائل پسندیده ایشان و رکن چهارم را رکن رابع قرار دادند و همان‌طور که جمیع علمای شیعه رکن رابع هستند، پس حاج محمد کریمخان در زمان خویش عالم بود و لزوم پیروی از علمای اعلم در همه زمان‌ها را کسی منکر نیست؛ پس اصل مطلب به اجماع و اتفاق ثابت است. در نتیجه، شیخیه کرمان تعریف رکن رابع را محدود کردند. قبلاً به دوستی و شناخت علما به‌عنوان جانشین ائمه و به‌طور مطلق تعریف می‌شد. اما با مطرح کردن شیعه کامل و ناطق واحد، آن را منحصر در وجود یک نفر از علماء شیخی کردند؛ که این تعریف از سوی شیخیه باقریه مورد نقد و انتقاد قرار گرفت.

شیخیه باقریه بر وجوب شناخت علما در عصر غیبت کبری تأکید دارد؛ ولی هرگونه انحصار را رد می‌کند و معتقد است که هر کسی که این شرایط و صفات را دارا بود، می‌تواند رکن رابع باشد (همدانی، بی تا - ه، ص ۸۸).

زمان علیه السلام، چون دارای جسم خاصی است، بنابراین نمی‌توان به صورت مستقیم با او ارتباط گرفت و باید واسطه‌ای باشد که ارتباط با امام شکل بگیرد و نظریه رکن رابع با همین دیدگاه به وجود آمد و باعث شد افرادی همچون **علی محمد باب** و **میرزا حسینعلی نوری** ادعای نیابت کنند.

شیخیه باقریه در براءت از جریان بابیه صراحت دارند و مدعی هستند که در هیچ زمانی بابیت هم‌ردیف مکتب شیخیه نبوده است و نخواهد بود.

اما قابل انکار نیست که آثار اولیه **علی محمد شیرازی**، منطبق با مزاج شیخیه و مغایر با عقاید شیعه امامیه، مبنی بر دعوی بابیت است. ادعای رکن رابع و باب امام زمان بودن از جمله عقایدی است که از سوی سید رشتی بیان شد و جزء اصول اعتقادی شیخیه قرار گرفت و در آثار **علی محمد شیرازی** نیز انعکاس یافت. چنان‌که به نقل **فاضل مازندرانی**، **علی محمد شیرازی** در اوان ادعاهایش، خود را باب معرفی کرده و شیخ **احمد احسانی** و **سید کاظم رشتی** را نیز دو بابی می‌داند که بشارت او را داده‌اند و **ملاحسین بشرویه‌ای** را باب‌الباب خطاب می‌کند.

نتیجه‌گیری

میرزا محمد باقر همدانی، مؤسس مکتب شیخیه باقریه که هم‌اینک نیز این مکتب در ایران حیات اجتماعی و پیروانی دارد، در روش پیرو مشرب اخباری‌گری و تفاسیر خاص شیخ **احمد احسانی** و **سید کاظم رشتی** است. وی اندیشه‌های حاج محمد کریم‌خان کرمانی را پذیرفته است؛ اما در مسئله ناطق واحد شیعی، به شدت مخالف شیخیه کرمان است و حتی آنها را در این باب تکفیر می‌کند.

شیخیه باقریه در بحث معاد جسمانی همانند شیخ **احمد احسانی**، قائل به جسم لطیف هستند و آن را هورقلیائی تعبیر می‌کنند و بدن اصلی را جدا از بدن عرضی می‌دانند که آن بدن در روز قیامت محشور می‌شود. در بحث معراج پیامبر صلی الله علیه و آله، پیروان مکتب شیخیه باقریه معتقدند که در معاد جسمانی اعراض خلع می‌شود و اعراض جسمانی به آخرت نمی‌رود و همچنین معراج پیامبر اسلام را به صورت روحانی پذیرفته‌اند.

مکتب شیخیه آل محمد را واسطه فیض خدا در آفرینش جهان می‌دانند و معتقدند که ائمه اطهار علیهم السلام نه آنکه محل مشیت خدا باشند،

مجهول‌الکنه است و آنچه در ذهن به وجود می‌آید، مخلوق ذهن است؛ همان گونه که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «كَلِمًا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فَيَأْتِي مَعَانِيَهُ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ»، هر چه در ذهن شما بیاید و آن را تصور کنید، در دقیق‌ترین جلوه‌ها و مفهوم‌هایش، خدا نیست؛ بلکه او هم مخلوقی مثل شماست که در وجودش محتاج است و برگشت وجود او به شماست؛ پس باید وجه‌الله را اراده کرد، که حضرت علیه السلام است (تتکابنی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۵).

این ادعا و استناد به روایت، هیچ نسبتی با هم ندارند. درست است که کُنّه خدا در ذهن به وجود نمی‌آید و نمی‌توانیم آن را بشناسیم؛ اما از وجوه و اوصاف، پی به ذات خدا می‌بریم و در ایاک نعبد، قصد می‌کنیم خدای جامع‌الوصاف را؛ و همین قصد کفایت می‌کند. علاوه بر آن همان‌طور که خدا مجهول‌الکنه است، حضرت علیه السلام در ذهن‌ها مجهول‌الکنه است؛ که اگر حضرت علیه السلام را در ذهن بگذرانیم، پس خود حضرت هم مخلوق ذهنی؛ و همان‌طور که خدا برای ما مجهول‌الکنه است، پس برای حضرت امیر هم مجهول‌الکنه خواهد بود. پس این سخنان و قصد کردن‌ها مربوط به جماعت صوفی مسلک است که معتقدند باید سالک در عبادت، مرشد خود را به یاد آورد، و این خارج از مذهب و ضروریات شیعه بوده و این راه باطل و خلاف عقل است و این از بدیهیات است.

۶. مکتب شیخیه و تأثیر آن بر فرقه ضالّه بهائیت

بدون تردید دیدگاه شیخیه تأثیر شگرفی در جریان بعد از خود داشت؛ هر چند شاید شیخیه باقریه با رد نظریه ناطق واحد، در این میان تقصیر کمتری داشته باشد. **تتکابنی در قصص العلماء** می‌نویسد: «فرقه‌ای دیگر از مکتب شیخ **احمد احسانی** به وجود آمد که رهبر آن **میرزا علی محمد شیرازی** بود که ادعای بابیت کرد و آشکارا بیان می‌کرد که من نائب خاص حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام هستیم و او در نزد **سید کاظم رشتی** تلمذ کرد». البته بدون تردید مراد فرقه بابیت با مکتب شیخیه متفاوت است و مکتب شیخیه در رد این فرقه ضالّه، کتاب‌هایی نوشته است (همدانی، بی تا - ج، ص ۱۶۷).

اما واقعیت آن است که عقاید این مکتب، باعث پیدایش بابیت و پس از آن بهائیت شد؛ زیرا با مطرح کردن عقایدی همچون جسم هورقلیائی در بحث معادشناسی و معراج پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حیات امام زمان علیه السلام، در عصر غیبت کبری؛ این گونه نتیجه گرفته‌اند که امام

خداوردی تاج‌آبادی، محمد، ۱۳۸۹، «ظهور و گسترش شیخیه در کرمان در دوره قاجار»، *ایران باستان*، ش ۶ ص ۴۸-۲۴.

_____، ۱۳۹۱، «سیاست‌های دولت قاجار در برابر شیخیه کرمان»، *پژوهش‌های تاریخی*، ش ۲، ص ۱۸-۲۲.

رحمانیان، داریوش، ۱۳۹۰، «اصل معرفت به رکن رابع در اندیشه شیخیه»، *مطالعات تاریخ اسلام*، ش ۸، ص ۵۵-۶۰.

زرگری‌نژاد، غلامحسین، ۱۳۹۰، «اصول دین و مذهب و نظیه ناطق واحد در اندیشه شیخیه»، *مطالعات تاریخ اسلام*، ش ۱۰، ص ۸۰-۹۲.

سالاری، یاسر، ۱۳۹۰، «رویکردی انتقادی به شیخیه در تطبیق هورقلیائی بر عالم مثال»، *فلسفه اسلامی*، ش ۱۰، ص ۹۴۴-۹۵۴.

شفتی، محمدباقر، ۱۳۸۸، *پرسش‌ها و پاسخ‌ها پیرامون عقاید شیخیه*، قم، عطر عترت.

صابری همدان، احمد، ۱۳۷۵، *تاریخ مفصل همدان*، تهران، عین‌القضاة همدانی.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۶۳، *المیزان*، چ هفتم، تهران، علامه.

طوسی، نصیرالدین، ۱۳۷۱، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم، شکوری.

کرین، هانری، ۱۳۴۶، *مکتب شیخی از حکمت الهی تسعی*، ترجمه فریدون بهمنیار، تهران، تابان.

کرمانی، محمد کریم‌خان، بی‌تا، *عبرة لمن اعتبر*، بی‌جا، بی‌نا.

لواسانی، سیدمحمدرضا، ۱۳۹۴، «مبتکر نظریه رکن رابع در شیخیه»، *مطالعات تاریخ اسلام*، ش ۲۴، ص ۱۴۲-۱۶۹.

محمدی، محمد، ۱۳۹۱، *منازعات شیخیه و بایبه*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.

مصطفی، محمدرضا، ۱۳۹۶، *بررسی و نقد اندیشه رکن رابع در شیخیه*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.

مطهری، مرتضی، ۱۳۹۳، *مجموعه یادداشت‌های استاد*، تهران، صدرا.

_____، بی‌تا - الف، *کلیات در علم حکمت الهی*، بی‌جا، بی‌نا.

_____، بی‌تا - ب، *النعل الحاضرة*، بی‌جا، بی‌نا.

_____، بی‌تا - ج، *اجتناب*، بی‌جا، بی‌نا.

بلکه عین مشیت و اراده او هستند و دلیل این امر را معصوم بودن اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانند و چون آل محمد حقیقت مشیت الهی هستند و مشیت علت فاعلی عالم است؛ پس آنها علت فاعلی هستی‌اند و مشیت، خود اولین مخلوق است و در مرتبه بعد و به واسطه آن، بقیه مخلوقات آفریده شده‌اند و مخلوق اول همان وجود معصومان علیهم‌السلام است.

میرزا محمدباقر همدانی در مسئله رکن رابع، نظر استاد خود حاج محمد کریم‌خان کرمانی را پذیرفته است و از آن دفاع می‌کند و در آثار وی همچون «رساله صفائیه» و «برهان‌المحققین» و... این مطلب آمده است. اما ناطق واحد را به‌عنوان مصداق رکن رابع نمی‌پذیرد. شیخیه باقریه بر وجوب شناخت علما در عصر غیبت کبری تأکید دارد؛ ولی هرگونه انحصار را رد می‌کند و معتقد است که هرکسی که این شرایط و صفات را داشت، می‌تواند رکن رابع باشد. در رابطه با فرقه ضالّه بایت پیروان مکتب شیخیه باقریه معتقدند که در هیچ زمانی بایت هم‌ردیف مکتب شیخیه نبوده و نخواهد بود.

با توجه به اینکه این مکتب، همانند سایر انشعابات دیگر شیخیه در مبنا و معیار دچار انحراف شده است و معتقدند که ائمه اطهار علیهم‌السلام نه آنکه محل مشیت خدا باشند؛ بلکه عین مشیت و اراده او هستند و از طرفی معراج پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به‌صورت روحانی پذیرفته و معاد را صرفاً جسمانی دانسته‌اند؛ لذا دچار انحراف شده‌اند.

.....منابع.....

احسائی، احمد، بی‌تا، *شرح زیارت جامعه کبیره*، بی‌جا، بی‌نا.

اکبری، محمدعلی، ۱۳۸۱، «شیخیه از اعتراض تا تأسیس فرقه مذهبی»، *شناخت*، ش ۳۴، ص ۲۸-۱۸.

آل طالقانی، محمدحسن، ۱۴۲۰ق، *الشیخیه: نشأتها و تطورها و مصدر دراستها*، بیروت، الامال.

اله‌بداشتی، علی، ۱۳۹۴، «معاد جسمانی از دیدگاه علامه طباطبائی»، *اندیشه علامه طباطبائی*، ش ۲، ص ۶۱-۷۲.

باقری، علی‌اکبر، ۱۳۹۲، *نقد و بررسی آرای کلامی شیخیه کرمان*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام.

تنکابنی، محمدبن سلیمان، ۱۳۸۳، *قصص العلماء*، تهران، علمی و فرهنگی.

حسنی، محسن، ۱۳۹۱، *اندیشه رکن رابع در مکتب شیخیه کرمان و نقد آن از سوی شیخیه همدان*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.

حسنی‌سعدی، محسن، ۱۳۹۶، *اندیشه رکن رابع در مکتب شیخیه کرمان و نقد آن از سوی شیخیه همدان*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.